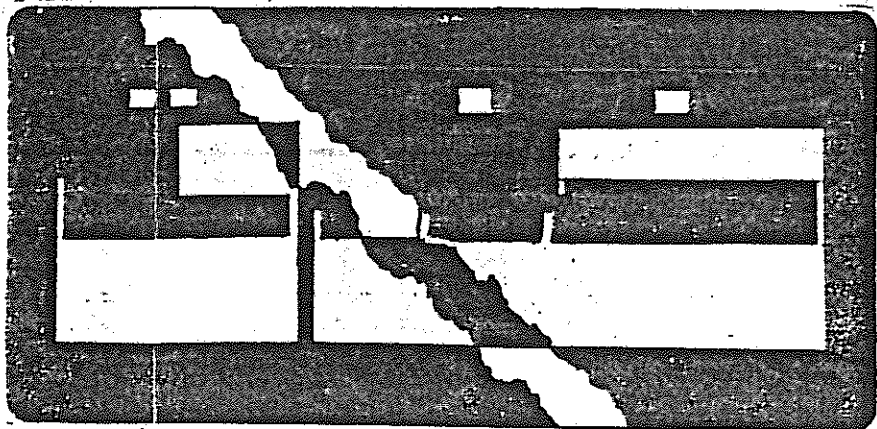


دانشجویان  
«ارشاد»

سال اول - اردیبهشت ۶۰  
شماره ۷



در این شماره :

◦ دموکراسی "متعهد" یا "سازشی" ؟

◦ نگاهی به اپوزیسیون (پیروان راه معلم)

◦ اقبال و فلسفه خودی

(ویژه هجرت معلم انقلاب)

◦ همگام با شریعتی در هجرت (مقاله، اطلاعیه)

◦ اندیشه‌های معلم خرمغرب زمین (ترجمه‌ها)

◦ شعری از معلم ؛ مجموعه آثار وی

# دموکراسی "متعهد"؛ یا "سازشی"؟

"ظهور" ناگهانی نیروهای طرفدار بختیار در کوی دانشگاه، در عرض یکی دو هفته اخیر، مسلح به چاقو، پنجه یکس و نانچوکا و... و عکس العمل نیروهای سیاسی در برابر این "مهمان ناخوانده"، که موجب رنگبری نسبتاً شدیدی شد و پلیس متمدن فرصت را وارد میدان کرد تا صحنه را برای هفته های دیگر پر از نیروهای مترقی تنگتر کند، مبحث ضروری و اصلی جنبش را، که همانا مسئله "دموکراسی" است، دامن زد و هر جریان را طایف تحلیل و ماهیت خویش، به موضعی کشاند. بی شک مفهوم دموکراسی، محدود و شغور، جهتگیری و ویژگیهای آن بی نهایت گسترده است، آنچنانچه علی رغم اقرار و پافشاری و باور کلیه نیروهای مترقی و سیاسی به آن (بخصوص پس از تجربه خمینی) و تلاش در راه آن، در برخورد با همین نمونه، موضعگیریها و برخوردهای مختلفی بروز نموده است.

آنچه که در وهله اول ضروری بنظر میرسد، از کلیت در آوردن این مبحث و در جایگاه سیاسی و شرایط اجتماعی اثر به بررسی نشستن است، چه در غیر اینصورت دامنه بحث از شکل واقعی و چهارچوب اصلی اش خارج شده و در کلیت، منتزع میشود.

بطور کلی مسئله بدین شکل طرح میشود، که آیا از نظر اصول دموکراتیک ما میتوانیم مانع آزادی بیان و استفاده یک "نیروی وابسته" از محیطی که در آن نیروهای مستقل ملی و انقلابی فعالیت میکنند، شویم یا خیر؟ عکس العملها و پاسخهای داده شده را میتوان به دو بخش تقسیم نمود: ۱- آنها که موافق استفاده تمامی نیروهای سیاسی بدون استثنا یا با استثنا رژیم حاکم - و در آن واحد، از امکاناتی بنام "سپه" و اماکن مشابه، برای بیان نظریات و پهن بساط و... میباشند. ۲- آنها که اینکار را مخدوش سازی مرز بندیهای انقلاب و ضد انقلاب میدانند و حاضر نیستند که در کنار نیروهای وابسته قرار گیرند، حتی در یک محل عمومی و برای بیان نظریات خویش. و اما، پاسخ این سوال از نظر ما برمیگردد به روشن شدن سه مبحث: ۱- اعتقاد و ایمان به اصل دموکراتیک "آزادی بیان و فعالیت" کلیه نیروها.

۲- "قائل بودن به مرز بندی و تضاد بین "دموکراسی متعهد"

لیبرالیسم بورژوازی و دیکتاتوری آخوندی

۳- تحلیل ما از نیروهای طرفدار بختیار.

اصولاً، دموکراسی از دید ما، یعنی "آزادی مخالفین ما" و مسلماً آزاد بودن نیروهای "خود ما" و یا نیروهای "خودی"، در بدترین دیکتاتوریهما هم نقض نمیشود. آزادی بیان تجمع، حزب و کلیه فعالیتهای فکری - سیاسی، یکی از ابتدائی ترین حقوق انسانهاست و هیچ قدرتی نمیتواند با هیچ توجیهی آنها را از افراد و گروههای انسانی سلب نماید.

بنابر این، معنای عینی دموکراسی در قلمرو سیاسی و عقیدتی از دیدگاه ما و در این وسعت افق از اندیشه و بیان و حرکت، روشن و بدیهی است.

اما از سوی دیگر، برغم دفاع از حقوق اولیه دموکراتیک انسانی، هرگز مرزهای آنرا با "دیکتاتوری سرمایه" در پوشش لیبرالیسم، از نوع "بگذار بکنند"، بگذار غارت کنند، بورژوازی افسوسار گسیخته، مخدوش نخواهیم ساخت. چرا که ایندو، د و ماهیت متفاوت، بلکه متضاد دارند. اولی به آزادی حقیقی انسانی و حقوق مسلم "افراد و خلقها" در بیان و فعالیت فکری و سیاسی تکیه میکند، اما دومی بر راستی هدفش، استقرار نظامی مبتنی بر "استثمار" آزاد است و آزادیهای اعطائی آن نیز، جز برای "استحارنو" و استحاله انقلاب و خلاصه جز برای بی خطر ساختن مقدس ترین آرمانها و التهابات و انقلابات بشر نبوده و نیست.

در بینش "لیبرال-بورژوا"، همه آزادند تا جایی که حرکتی ایجاد نشود و خطری متوجه دیکتاتوری سرمایه نگردد، فعالیت کنند. پسر روشنی محسوس است که لیبرالیسم در قاموس آقایان و "دموکراسی آنچنانکه اینان میفهمند، یعنی حکومت سرمایه داران و احزابشان بنام مردم، توسط تحمیتی نوین مردم با ترقند های با اصطلاح دموکراتیک و عوامفریبانه برای رای جمع کردن! بنابراین "مفهوم دموکراسی" در بینش توحیدی، آنچنانکه بسا برداشت لیبرالی-بورژوا، ما بانه آن در صحنه اجتماعی، مرز بندی مشخصی دارد، با بینشها و عملکرد های دیکتاتور مایانه سلطنتی، ولایت قبیله و یا تحت هر عنوان و مفهومی که باشد تضادی آشکار و آشتی ناپذیر دارد.

حال با بدست داشتن این دو ملاک اساسی باید دید، جریان و نیروی مورد بحث کیست؟ و شیوه برخوردش چگونه؟ ذکر مکرر تاریخ در باب اختیار و مواضع ضروری نیست چه سلسله مواضع، روابط، و اتحاد های نامیمونش، در همین چند ماه گذشته، با سنرلان بلطنت طلب و در کادر نظام شاهنشاهی وابسته به امپریالیسم، بار دیگر "وابستگی و سازش - کاری با سلطنت و دیکتاتوری" از سوی این نیرو را تأیید و تأکید میکند. بنابراین برخلاف تحلیل های لیبرال منشانه، ما نه با یک "گروه سیاسی" ملی و مستقل، بلکه دقیقاً با یک نیروی وابسته، استبدادی و همکار سلطنت طلبان و ساواکیها و فاشیستها... مواجهیم.

کسانیکه خود را "دموکرات" و حتی سوسیال دموکرات" مینامند، با همه وسائل و آلات و ابزار "دموکراتیک"، از قبیل جاقو و پنجه بکس و نانچیکا و غیره... برای متقاعد کردن فیزیکی مخالفین بصحنه میآیند و از سوی دیگر، فریاد "دموکراسی سر میدهند!"

از دید ما، چنانچه در قبل اشاره کردیم، هر نیروی میتواند و این حق مسلم را دارد که در هر کجا که میخواهد، اصول و باورهای خویش را تبلیغ کند، اما نه الزاماً در کنار ما و در آن واحد. ما به هیچ وجه، در مبارزه با استبداد حاکم، همصدا و هم صف با یک نیروی مستبد دیگر، که در تاریخ خویشتن را بخوبی معرفی کرده است، نخواهیم شد و در همه صحنه ها با آنها مبارزه خواهیم کرد و حتی در کار هم قرار گرفتن، برای فعالیت سیاسی - تبلیغی

حق بیان برای کلیه نیروها آری؛ همزیستی با ضد انقلاب  
هرگز!

را مخدوش ساختن مرزها میدانیم. چرا که دیگر سخن از يك نیروی "مستقل ملی" نیست، سخن از همکاران مستقیم شاه پرستان و امپریالیست‌هایی است، که در اولین گام‌هایی که خلق ایران برای رسیدن به آزادی و آگاهی بر میداشت، بسویشان آتش‌گشود.

و اما در مقابل آنها که از ریشه و بینش با هر شکل "دموکراسی" در تعارضند و اینها که دموکراسی را تنها هنگامی حلال میدانند که به حقوق بشرهای از ما بهتر تجاوز میشود، راه حل اصولی مساله، از يك طرف دفاع از تمامی آزادیها و آزادی تمام نیروها، با هر باور سیاسی عقیدتی و اعتقاد به تمرین اصل "دموکراسی" و از طرف دیگر جلوگیری از مخدوش کردن مرزهای انقلاب، نیروهای مستقل ملی و دموکرات با نیروهای وابسته مستبد سلطنتی و ارتجاعی، ضد انقلابیست

"حقوق آزادی بیجان و تجمع برای کلیه نیروها، آری!"  
 "همزیستی مسالمت‌آمیز با ضد انقلاب وابسته، هرگز!"  
 "وحدت عمل مشترک نیروهای مستقل ملی، مذهبی-  
 مترقی، چپ اصولی، آری!"  
 "شیره عمای قهرآمیز غیر دموکراتیک میان این نیروها  
 هرگز!"

"سرنوشت باد دیکتاتوری استعمار حاکم!"

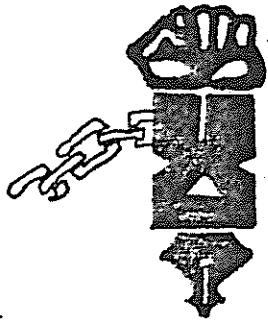
"دانشجویان ارشاد"

۱۳۶۳ / ۲ / ۷

«جَنكُ خَدَقِ» جَنكُ امروزیست

# نگاهی به اپوزیسیون

(پیروان راه معلم)



را باز نشناسد و اگر پیشگام، طی رزم رشد تضادها و محیی بودن عینیت جامعه، در مسیر ارتسقا، جنبش و فراگیر کردن آن، نقبی به پتانسیل و نیروی خلاق توده ها نزند و بالاخره اگر در پیوندی ارگانیک بین تئوری و عمل، بین واقعیت جامعه و ذهنیت توده، راهگشای یک مبارزه آزادی بخش و ضد استعمار نگردد، بی گمان در انزوی اجتماعی و سیاسی خود، نه تنها به تلاشی نیژو - ها و اضمحلال استعداد هایش میانجامد، که راهگشایی اندیشه و تئوری مورد قبول نیز قابل تردید میگردد. شیوه منتخب باید از چنان جامعیت تئوریک و قابلیت عملی ای برخوردار باشد که نه در صحنه عمل و در حوضه پرکشش عملکردها دیگر به ضعف و ناتوانی و حرکتهای خود پخودی و قرینه سازیهای مکانیکی در غلطیم. ضروری ترین رسالت برای نیروهای پیرو راه معلم، که در راه بلند خویش، مراحل نیمه تمام بسیاری را بایسد از سر بگذرانند، از یکسو شناختن و وجدان کردن "ایدئولوژی رنسانس" در تمامیت آن، خطوط و ویژگیهای عده آن است و از سوی دیگر، پیچیدگی های شرایط را دریافتن و تحقق عملی بخشیدن به اصول اعتقادی خویش میباشد. تنها در این مسیر است که راه شریعتی و حوزه اندیشه او - برخلاف بسیار کسانی که اینچنین می اندیشد و تبلیغ میکند - نه تنها محدود به تعاریفی از قبیل "روشنفکر ساز و عالم متفکر پرور" نمیمانند، بلکه خود راهنمای عمل، راهبر سیاسی و فرقانسی خواهد شد، در این جهاد بزرگی که انقلاب را

در تحلیلهای سیاسی ای که در شماره های پیشین خندق برد و پایه اساسی حاکمیت اپوزیسیون ارائه شد، کوشیدیم تا عده ترین خطوط اعتقادی و سیاسی خویش را با رعایت هماهنگی و انطباق آنها با اصول ایدئولوژیک و آرمانی معلم، معرفی کنیم. گفتم که پایه های فرهنگی طبقاتی، شیوه های تهاجم رژیم بر چه ویژگیهایی استوار است و نیز نقاط عده ضعف و قوت نیروهای اپوزیسیون را از دید خود، شکافتیم. آنچه که در این میان اساسی بنظر میاید، روشن کردن پیشنهادات و اصولی ترین شیوه مبارزه در این مرحله، از دید ما است. به عبارت دیگر اگر "چه نباید کردها" را از دیدگاه خویش روشن کرده باشیم، "چه باید کرد از نظر ما کدام است؟ اگر حاکمیت کونی را نظامی "استعماری-استبدادی" میدانیم، اگر ضعف عده جامعه و متن مردم را طی نکردن دوره انتقال و در نتیجه عدم کسب پیچیدگی و توان مقابله با دشمن نام میبریم، اگر کمبود اساسی جنبش و نیروها را، تشتت و عدم یکپارچگی عملی به منظور مبارزه آگاهی بخش-آزاد ببخش، معرفی میکنیم، پیشنهادات و راه حل هایمان کدام است؟ اساسا نیروهای پیرو خط معلم، پاسخشان به این همه چیست؟

در بررسی ای که از شرایط اجتماع، خصمت عام و فراگیر جنبش و ویژگیهای و وجوه ممیزه اختناق دینی در سرکوب نیروهای خلق، انجام گرفت، در مسیر انتخاب شیوه مبارزاتی خود، بدینجامیرسیم که اساسا هر تئوری اگر در مسیر تحقق خویش راهی به شرایط متغیر و گوناگونی ادوار اجتماعی باز نکند و شروط، نسبیتهای و ویژگیهای هر دوره

در همه صحنه‌ها اراده کرده است.

.....

سرفصل‌های عده‌یک حرکت سیاسی را در دیدگاه معلم اینچنین می‌توان خلاصه کرد:

۱- انقلاب آگاه‌یبخش‌توده‌ای: "آگاه‌یبخش" از آنرو که اساساً هرگونه حرکت اساسی و زیربنایی و تضمین‌نهایی عدم تکرار تجربه در جامعه ما در گرو محو و نابودی پیوندهای مرئی و نامرئی و پایگاه‌های سنتی و یا تحمیلی تفکر سنتی و تحجر مذهبی است، که نقطه ضعف جنبش‌والست دست‌رزم می‌شود. (با در نظر گرفتن درجات مختلف تاثیراتش) بنا بر این، اساساً برای هر گونه حرکت سیاسی (نه ذهنی یا ایده‌الی) در درجه اول بی‌پایگاه کردن اندیشه صفوی و نظام اعتقادی ارتجاع مذهبی در میان وجدان مردم ضرورتی حاتی است. و اما "توده‌ای"، آزان رو که برای یک حرکت و انقلاب اجتماعی که جانشینی نظام جدید اقتصادی-فرهنگی و... را مد نظر دارد، توده‌ها، تنها بازوان اجرایی و تنها تضمین‌نهایی اند. نه به نیابت آنان وارد صحنه شدن. برای شکست دشمن باید، پایه‌های قدرت او را درهم شکست، برای درهم شکستن پایه‌های قدرت او، باید توده‌های وسیع مردم را به میدان کشید. از این رو برای شکست دشمن، باید قدرت توده‌ها را داشت.

۲- آغاز کار از مردم: (با تکیه بر مذهب و یافتن زبان مشترک با توده و تبدیل آن به بیداری) معلم ریگی از نوشته‌هایش بنام "اسمیلاسیون" این نکته را بخوبی توضیح می‌دهد: "برای پیش برد جامعه‌های عقب‌مانده، دو راه بیشتر در پیش نیست. یکی راهی که در این یک قرن رفته‌ایم و آن ترجمه و تقلید است و وارد کردن کالاهای

مادی و معنوی غرب و نابود کردن کالاهای مشابه بومی... راه دیگر، که من سالهاست بدان می‌اندیشم شناختن و ارزیابی کردن نیروها و استعداد های موجود در جامعه است و رسوخ در آنها و ترکیه و تبدیل آنها به عامل مثبت و مصالح سازگار برای بیداری و پیشرفت و رشد فرهنگ و مدنیت و تحرك خلاقه جامعه. بیشك یکی از این عوامل نیرومند در این کشورها، که هنوز بشکل جامعه‌ای تاریخی زندگی میکنند مذهب است بخصوص که در این محیط‌ها با کلاسیسیسم پیوند خورده و سخت نیرومند شده است. من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه مذهبی حلول کرد و او را بیدار نمود یا او زیان و احساس مشترک یافت و حرف زد. این تنها راه ممکن است و تجربه‌های بسیاری آن را ثابت کرده است." (۱)

این سوال همیشه مطرح است که آیا یک نیروی سیاسی، به صرف آگاهی یافتن و شناخت ماهیت دشمن می‌تواند وارد عمل شود و با تکیه بر ارزیابی‌ها و نیروهای: خویش، استراتژی و شیوه خاصی را انتخاب کرده و آنرا در سطح جامعه نیروهای مردم تعمیم بخشد. بی‌شك مصنوعی و تحمیلی بودن آن، از آنجا که فرسنگها از توان خود جوشی و خود کفایی توده دور است، فاصله‌ها را دامنه دار و واقفها را تیره تر می‌سازد. و بی‌شك دامنه‌ترکنازی دشمن را که از خلاق و عدم ارتباط پیشگام-توده ناشی می‌شود، وسیع تر می‌سازد. بنا بر این ملاکها، انتخاب‌نهایی یک شیوه مبارزه به دو پارامتر اساسی بر می‌گردد:

۱- ماهیت دشمن. ۲- جایگاه و توانمندیهای مردم.

۳- رهبری و اراده سیاسی حکومت در دست توده‌ها (۲)

آگاه‌ها و بسیج توده‌ها، شرط پیروزی هر قیام مسالمانه!

## نقطه آغاز کار ما

در بررسی مانع قیام توده ای گفتیم، اگرچه ترس عامل عده انفعال توده ای است، اصلی ترین و تنها ترین علت عدم قیام مردم نیست، بلکه متکی بر پایه فراتری است، که در مقابل این پایه، یک پدیده فرعی و مکانیکی است. بر این اساس آنچه که مهم و ضروری است، مبارزه برای نابود کردن ریشه های روانی و درونی این انفعال در توده است. از این رو نقطه آغاز کار، از نظر ما، فعال نمودن عامل درونی و مبارزه با ریشه های روانی ترور و اختناق در میان آنهاست و نه فقط تهاجم و نابود کردن بیرونی (دشمن)، بدین معنی که تهاجم بدشمن که در اشکال عالی آن به نابودی مهره های رژیم می انجامد و در اشکال کونی اش به غیبت موقت پاسداری در یک منطقه، تنها در صورتی میتواند، وجوه مثبت و نقش حرکت بخش برای مردم داشته باشد که با اشکال دیگر مبارزه هم سو و عجین شود، چرا که عنینده شدن آن، وظیفه اساسی پیشگام انقلابی را کسبه ارتقاء آگاهی، تشکل و سازماندهی و جهش بخشیدن به مبارزه توده ها و تن واحد بخشیدن به این دوست، را تحت شعاع قرار میدهند و باعث رویارویی پیشگام در مقابل دشمن به جای مردم میگردد و خواه ناخواه با انجام دادن مسئولیت مردم - در امر مبارزه و در مراحل نهایی آن - که عبارتست از برخورد با رژیم، مجازات عناصر خائن، تحت فشار قرار دادن رژیم از نظر علی و سیاسی و ... در یک کلام بعنوان سرباز های اصلی نبرد در لحظه مبارزه، توده ها را به پشت جبهه کشیده و پیشتاز را در صف مقدم قرار میدهد و نقش آنان را در حد حامیان و تقدیس کمان قهرمانی های پیشگام، کاهش میدهد. و اما آغاز کار از میان مردم، نه به معنای به فراموشی سپردن دشمن است و کم بهادادن به عناصر آن و میزان ضربه ای که میتواند بزنند (یعنی در نظر گرفتن صرف عامل خارجی که منجر به دکماتیزم میشود) بلکه بمعنی مناقرار

دادن خط علی خویش بر اساس به صحنه کشاندن آن است.

## ۲- خصلت بارز خط ما

گفتیم که ترس (عامل و نمود خارجی) در به هم آمیختگی اش با ابهام، زدگی، جهل، دیوارهای درونی و روانی نیز در توده ها ایجاد کرده است و جنبه عیسقری یافته و به همین دلیل به صرف برداشتن سد بیرونی، سیل خشم و نفرت و کینه توده ها جاری نمیشود و بنابراین میبایست لااقل به میزان تضعیف و نابودی عامل خارجی و فشار بیرونی به ریشه زدائی فرهنگ کهن استحصاری در میان مردم و ارتقاء امید و ایمان و اعتماد توده ها نیز، نه تنها به مبارزه و پیروزی بختی آن، بلکه به نیروی پیشتاز نیز بپردازیم، بنابراین برای جلب این اتحاد توده ای به میدان کشیدن توده، هم پای پیشگام در

برای از بین بردن ترس، که اشکال عمیق روانی، درونی به خود گرفته است، باید به میزان تضعیف و نابودی عامل خارجی فشار بیرونی، به ریشه زدائی فرهنگ کهن استحصاری در میان مردم بپردازیم.

نبرد علیه دشمن دولتی، قدم، ایجاد و یا تحکیم رابطه سیاسی خویش با مردم است، تد اوم وی - گیری خط تبلیغی - سیاسی در میانشان، که بارزترین خصلت مبارزه و حرکت ماست. بدین معنی که برقراری این رابطه سیاسی از اشکال ساده تر و اولیه متناسب با نیرو و توان خویش آغاز کرده و در اشکال پیچیده تر، ادامه میابد. این نوع رابطه در چنین شرایطی در صورتیکه ارگانیک، فعال، و مستمر باشد، اعتماد و در نتیجه خود جوشی به مردم میبخشد و تبلیغات رژیم را خنثی کرده و نسبت به حضور و فعالیت نیروهای انقلابی مطمئن میسازد، اخبار جنبش را گسترش داده، ماهیت و روابط رژیم را افشاء کرده، توده را، نسبت به وظایف علی خویش در رابطه با جنبش آشنا کرده و به صحنه میکشاند صرف آشنایی توده ها نسبت به ماهیت رژیم

حرکت ایجاد نمیکند • شناختن آرمانها، خطوط اساسی آینده ای که برایش ترسیم میشوند سیاستها و خط مشی نیروهای جانشین، است که توده ها را با پشتوانه و مسلح و پشت گرم برای تهاجم و تعارض در برابر رژیم میسازد • بنابراین وظیفه اساسی ایجاد چنین پشتوانه و تکیه گاه برای توده است • بنابراین مبنای این رابطه در مراحل اولیه، شکل تبلیغی-سیاسی بمنظور گسترش ریشه های خویش، ارتقاء شناخت

و توانمند یهای توده و نتیجتا خود جوشی، تحرك و دینامیزم و اتحاد توده ای را دارد • در اینجا تناقض اساسی که میان فاز مبارزاتی جامعه با کار تبلیغی-سیاسی وجود دارد، غالبا بر نفعی این ضرورت منجر میشود • فضای تحمیلی نظامی از جانب رژیم، که مجازات هر حرکت سیاسی و تبلیغی را مساوی با يك عمل نظامی میدانند، غالبا بجهت اینجا میرسد که بنابراین کار نظامی از برد بیشتری برخوردار است و کارایی بیشتری در تهییج و ارتقاء توده ای دارد • حال آنکه این درست عکس مسئله را ثابت میکند • باید دید که اساسا دلیل تحمیل فشار و ایجاد فضای اختناق از جانب رژیم در چه چیز نهفته است؟ مگر معنای وجودی پلیس، بجز محدود کردن دامنه فعالیت های تبلیغی سیاسی پیشگام بمنظور تهییج و به حرکت های اعتراضی کشاندن توده و دور نگه داشتن توده ها از پیشگام و در آخر نابودی هر حرکت در نقطه می باشد؟ بنابراین راه حل درست، سازنده و خنثی کننده از طرف پیشگام نیز دست زدن به حرکات و شیوه هایی است که بیش از پیش رابطه خویش را با توده فعال کند، آرمانها، دیدگاهها و اهداف خویش را آشاع بخشد و معنی وجودی پلیس را تحت شعاع فعالیت های خویش قرار دهد • بنابراین این وجود فضای اختناق و جو نظامی، هدف و خصلت اساسی مبارزه را تحت شعاع قرار نمیدهد، بلکه شیوه ها و تدابیر خاصی را جهت تحقق هدف اصلی ضروری و ملزم میکند، اما آن شیوه کدام است؟

خط ما، تبلیغ سیاسی در پوشش ارگانیزم دفاعی در میر مبارزه با مانع اختناق، دوشیوه عده از سوی نیروها پیشنهاد و بکار برده میشود • در دوره انتقال ( انتقال مبارزه پیشگام به مبارزه توده ها) اولی مستقیما به نابودی عناصر اختناق آفرین از طریق جنگ چریکی پیشتاز انقلابی و تضعیف عامل خارجی دشمن و دومی به فعال نمودن عامل درونی ( توده ها) از طریق ترویج سیاسی با پوشش ارگانیزم دفاع نظامی، معتقد است •

ارگانیزم دفاعی- نظامی به این معنی است که در مسیر مبارزه برای تحقق خط تبلیغی-سیاسی - مان میبایست، از قدرت دفاع از موجودیت خویش و بقاء انقلابی تشکل و اعضا مان نیز در مقابل دشمن برخوردار باشیم تا حتی المقدور حیطه تسلط و برتری قوای دشمن را بر خویش محدودتر کرده و روزنه ضربه پذیری در رابطه با تشکلات بسته تر کنیم و در مواقع لزوم نیز، قدرت عمل را از پیش گرفته تا قبل از ضربه خوردن، ضربه بزنیم که این دفاع مشروع، تاکتیکی، نظامی در تشکل پیشتاز است •

.....

حال با در دست داشتن ملاکهای اساسی يك حرکت سیاسی از دیدگاه معلم، چگونگی مطرح میشود • بر این اساس عده ترین وظایف ما بر سه پایه بنا میشود: ۱- آگاهی (انتقال طلت انقلاب)

۲- تشکل ( از قوه به فعل در آوردن انقلاب )

۳- جهت بخشی مبارزه و قیام قهرامیز توده ها

بی شك این سه محور، نقطه مشترك هر نیروی سیاسی در این مرحله از جنبش است • اختلافات از هنگامی بروز میکنند که هر يك در تشخیص اینکه در کدام يك از این سه مرحله به سر میبریم، تحلیل خاص خویش را ارائه میدهد و دست به عمل ویژه خویش میزند • آنچه که اساسی است و خارج از تلقیات، خواسته ها و اراده این یا آن جریان سیاسی وجود دارد و نقش خویش را بازی میکند، این است که تنها در صورتی طبیعی و منطقی



قانونمندی مبارزه از ساده به پیچیده و بلوغ هر يك، توسط توده هسلست که میتوان ورود به مرحله جدید و مرحله بعدی را اعلام کرد. ناقص گذاشتن میان برزدن و دوپله یکی کردن مراحل و قوانین مبارزه، عارضه های منفی و ضربه زننده ای دارد که در مراحل اولیه متوجه خود انقلاب میشود. از طرف دیگر هیچگاه مبارزه و اشکال آن، محدود به شکل خاص واحدی نمیکرد. محدود کردن آن به مثابه نادیده انگاشتن خود جوشی و تنوع مبارزاتی است که از خصایص يك جنبش توده ای است. شرکت توده ها در يك انقلاب، شیوه هتلا و عملکرد های گوناگونی را به صحنه عمل و درگیری وارد میسازد و همگون ساختن و جهت و تعمیم بخشیدن آن، وظیفه اساسی پیشگام است و نه طرح فرمولها و قالبهای محدود و از پیش ساخته

— کنترل و هدایت ذهنیت توده ها در ستر اصولی و راستین آن از طریق مبارزه با تمامی گرایشات انحرافی و تاثیرات روانی ناشی از اختناق.

— آماده کردن توده ها نسبت به دیدگاهها و

خطوط سیاسی اپوزیسیون.

تشکل (دوران انتقال) — حاد کردن رابطه

مردم و رژیم با تکیه بر نقاط ضعف و کمبودها

و تضادهای اجتماعی طبقاتی ...

— سازمان بخشیدن نارضایتی های مردم و بسیج

آنها.

— هم سو کردن مجامع، هسته های خود جوش

مردمی و برگزیدن عناصر بالنده از میان آنها

(متشکل ساختن توده ها از پایین)

هدایت و کنترل رهبری جوشیده از متن توده ها

— متحد کردن شیوه های مبارزاتی جوشیده از

متن مبارزه توده

مضای وجودی پلیس، محدود کردن دامنه فعالیتهای تبلیغی سیاسی پیشگام به نظر و رتبیج و به حرکت های اعتراضی کشاندن توده و دورنگهداشتن آنان از پیشگام و در آخر ثابودی هر حرکت در نطفه میباشد و راه حل درست و سازنده و خشی کننده، از طرف پیشگام نیز دست زدن به حرکات و شیوه هایی است که پیش از پیش رابطه خویش را با توده فعال میکند، آرمانها و دیدگاهها و اهداف جنبش را اشاعه بخشد و معنی وجودی پلیس را (که جز ممانعت از این همه نمیشد) تحت شعاع خویش قرار دهد.

— مبارزه مسلحانه توده ها (ویژگیهای آن،

۱- از شرکت اساسی توده ها برخوردار است.

۲- وقوع آن پس از طی مراحل مشخص نهضت

انقلابی توده ها صورت گرفته است.

۳- تحت رهبری يك جریان انقلابی مرفقی قرار

گرفته است.

بنابراین، در پروسه تکوین انقلاب اجتماعی وسیع

خلق در مبارزه قهرآمیزش با خصم، نقش آگاهی

بخش، تشکل بخش و جهت بخش اندیشه و عمل

توده را دارد. باقی راه را خود مردم خواهند

پیمود. مبارزه بر دوش توده هاست، از آن توده

— هاست و ضامن نهایی آن نیز خواهند بود.

بقیه در صفحه ۱۳

خلاصه کنیم، ویژگی شیوه های مبارزاتی رامیتوان اینچنین فرموله کرد: ۱- پیچیدگی و سادگی آن از قانونمندی و توان توده ها تبعیت میکند. ۲- به يك شکل محدود نمیشود و تنوع آن به میزان خود جوشی و شرکت توده هاست. ۳- تشکل بخشیدن و همگون کردن آنها، وظیفه اصلی پیشگام است.

ارتقاء آگاهی خلق: آماده سازی شرایط ذهنی قیام از طریق انتقال ملموس و عینی تضاد های اجتماعی- سیاسی و طبقاتی- جامعه در وجدان و ذهنیت توده ها.

— آشنا کردن توده ها نسبت به مانورها، روابط و نهاد های رژیم و راههای مقابله با آن.



بمناسبت درگذشت علامه اقبال لاهوری

## اقبال

و

## فلسفه خودی

اما عرفان در فلسفه اقبال، يك شور صوفیانه نیست، بلکه بیشتر يك "روش شناخت"، يك حكمت منسجم و همگون فلسفی است، كه از يكسو "وظیفه اش آنست كه به دقت مراقب جریان ترقی و پیشرفت اندیشه بشری باشد و نسبت به آن پیوسته نظری انتقادی و مستقل داشته باشد" و از سوی دیگر يك جهانبینی مجاهد ساز و متعهد سیاسی است، كه تحقق آرمان دموکراسی معنوی و سوسیالیزم انسانی را، در مبارزه ضد امپریالیستی "بازگشت به خویش، استراتژی و رسالت خود میداند".

الفد خطوط اساسی در جهانبینی "فلسفه خودی":

"هدف اساسی قرآن" بیدار کردن آگاهی عالیتری در انسان "است تا روابط چند جانبه خود را با خدا و با جهان فهم کند" (۱). فلسفه اقبال، در واقع تلاشی است برای پاسخ به "سوالات مشترك دین و فلسفه و هنر" در مورد "شاخصه و ساخت کلی هستی" و پرسش در باره عنصر ثابت در ساختمان عام "روابط ملل با آن و در نهایت" جایگاه انسان در جهان و رفتار و رهبری ذیصلاح شایسته و در خور این مقام. صبغه شناخت در دین، در شکل پیشرفته اش از یکسو، متعالی تر از شعرست، چرا که از فرد میگذرد و به اجتماع میرسد، و از سوی دیگر و در مقایسه با فلسفه، "دامنه دید و پروازش فراختر، از اینرو به "دیدار مستقیم واقعیت

"اقبال بود که به "قیام انقلابی" سید جمال قوام ایدئولوژیک بخشید" (شریعتی)

شناخت اثر فکری - سیاسی علامه محمد اقبال لاهوری، برای همه رهروان اندیشه و راه معلم ضرورتی حیاتی و امری حاد است. چرا که، این چهره بزرگ نه تنها قوام بخش عقیدتی قیام سیاسی سید جمال، بعنوان بنیانگذار مسییر انقلاب در اسلام، پس از صفویه بود، بلکه پیش کسوت شریعتی، به مثابه معلم شهید انقلاب ایران و مولفه تفکر معاصر اسلام و تشیع طسوی بشمار میاید. در يك کلام، اقبال اولین ستاره آسمان رنسانس است در ارائه "توحید" به عنوان جهانبینی مکتب، یعنی آن نوع "آگاهی عرفانی دینی" سرشته با سه عنصر "درد، عشق و عمل". آن بینائی آتشناك خونین معنی یاب. بینائی خویشاوند خون. همان "فلسفه خودی" که سر و ورازش، انسان موخذ را "مستی کرد از مجاهد" و از میاموزد و بر سر "ذوق" عملش میاورد، تا "حلقه وجودش" را تمام بر "در حق" کوبد. "عقل سرخی" که با رسوخ در که کائنات و آمیزش با کانون نور جلا بخش هستی و وجدان جان جهان، من من ها، خوگ عالم وجود، "خدا"، تشنه شهادت عشق و نوشیدن از سرچشمه حقیقت است.

( حقیقت ) میرسد .

ایمان گرم دینی در مقایسه با عقل سرد فلسفی "عقل سرخی" است، که هدف اساسی اش، از از سوی پیگیری شکل و رهبری حیات درونی پیرونی انسان "است و از دیگر سو، بلحاظ وظیفه اش، حتی بیش از جزئیات علمی نیازمند است، که اصول اولیه اش بر بنیانی عقلانی بنا شده باشد ."

"فکر" عصری حیات از دین "است و بقول وایتعهد، عصرهای ایمان، عصرهای راسیونالیزم (عقلگرایی) اند . دین، نه فکر مجرد، نه احساس محض و نه عمل تنها . که (" بیان تمامیت انسان " است و در این رابطه بگفته برگسون، تشکل رشد یافته تری از "عقل" است . آنگاه اقبال بلا بازگشت اجتهاد گرایانه به متن تفکر قرآن و نقد گرایش انحرافی یونانی ماب در تاریخ، فلسفه اسلامی، همچنین نقد عکس العملهای ارتجاعی در مقابل این جریان، و مقایسه نقش انقلابی "شک" نزد غزالی و کانت از آنها میگذرد و به تشریح ماهیت بالان و دینامیک "فکسر" و چگونگی سیر آن، از محدودیت و عدم قطعیت جزئی "زمانی" بعنوان "لحظه" های تصورات متناهی، به عدم تناهای درونی در حرکت باز شدن طوماری و نیل به کل و وحدت بزرگتر میبرد . دازد، آنرا " ملاقات متناهی و نامتناهی " و " قابل رسیدن به نتیجه " میداند .

بینش دیالکتیکی و عمیق اقبال، در برخورد با منابع پاک و اولیه اسلام و نیز با حرکت ظم و اندیشه در غرب، شیوه نو و خلاق است، که برای ما سخت آموزنده است . او با نقد "منطق صوری" که فقط "کثرتی از افراد را که دافع یکدیگرند میبند و نه " بازگشت آن کثرت به وحدت " را و از اینرو عاجز است که این کثرت را یک جهان و دارای نظم و ارتباط ببیند "، متد دیالکتیک

توحیدی را معرفی میکند، چرا که " روش منحصر ( منطق صوری ) تعمیمی است بر پایه مشابهت ولی تعمیمهای آن تنها وحدتهای مجازی است که از واقعیت اشیا عینی حکایت نمیکند . " آنگاه با حمله به " رکود فکر دینی در اسلام "، " پدید تاریخ جدید را که سرعت گیری حرکت جهان اسلام، بلحاظ ذهنی، بطرف غرب است " را شعری طبیعی میداند و " فرهنگ اروپا را از نقطه نظر فکری، در حال پیگیری گسترش مهمترین فازهای فرهنگی اسلام ارزیابی میکند . البته در این رابطه، هشدار میدهد که " ظاهر خیره کننده آن مانع حرکت ما در رسیدن به عمق راستین این فرهنگ نشود " . درک عمیق از وحدانیت وجود، به اقبال توانائی یک بینش بازا، در اكمال متقابل " دین و تمدن " میبخشد تا از سوئی مسیح وار بدنیال " کشف جهان مستقل تازه ای در داخل نفس انسان " باشد و از دیگر سو در مقام مسلمان " این بینش درونی را بلا بصیرت دیگری تکمیل کند و آن اینکه، روشنی جهان تازه ای که اینصورت کشف شده چیسوی بیرون از عالم ماده نیست، بلکه در سراسر آن نفوذ و جریان دارد . " اینچنین با استقبال از " نیروهای عینی خارجی و جزء مادی و واقعی انسان، هم با گرایش صوفی منشانه ناب و آنزوا طلبانه مبارزه میکند و هم این جزء مادی را در خدمت جزء معنوی میگیرد تا آنرا جذب کند و به صورت خود در آورد و تمام وجود آنرا نورانی سازد . " آری او به جهان مادی " پلی " میگوید و راه تسلط بر آن را نشان میدهد . آنگاه باتبیین دیدگاه قرآن از خصوصیت جهانی که در آن زندگی میکیم، عیث بودن جهان و ژئال بودن، قابل گسترش بودن و جریان پیشرفت اسرار آمیز، پویا، خلاق و دائما در حال تغییر

ستر خودی اقبال این است؛ آگاهی با سه عنصر درد، عشق و

عمل سرشته است .

وتحول در آنرا تشریح و " همین اتساع زمان و مکان، را حامل این وعده که همه چیز کاملاً مقهور انسان خواهد شد و وظیفه او قائل در علائم خدا و کشف وسائل تحقق امر تسخیر طبیعت" میدانند. پیش اقبال از مساله ماهیت وعده جهان و نقش و مسئولیت انسان و تشریح روش تجربی قرآن و نفی اید آلیسم و سوپرناتوریسم در عین اعتراف به دو جنبه قدرت عقل (و ساختن تصور بمنظور مسخر کردن چیزها، همان ملکه و نامیدن اشیا در قرائت) و قلب (نوعی از اشراق درونی یا بصیرت که بگفته مولوی از شعاع خورشید تغذیه میکند)، همه و همه عیناً معادل و هم سرشت اندیشه های معلم (در جهان بینی و در انسان شناسی) است. علاوه بر این، اقبال بطور خاص، مسئله تجربه دینی را از بعد علمی و روانشناسانه نیز، بررسی میکند و خصائص تجربه مذهبی را برمی شمارد: ۱- بیواسطه و مستقیم بودن، ۲- غیر قابل تجزیه بودن ۳- یگانگی با خود دیگری ۴- غیر قابل انتقال بودن ۵- در رابطه با تجربه متعارف بودن. اقبال، با روحیه ای باز و علمی، همه انقلابات علمی معاصر را بدقت مطالعه کرده است و خود برغم قبول نقاط مثبت نظریات جدید، با استقلال رای بی نظیر به ارائه تحلیل خاص خود نیز میپردازد. از جمله به نقد نظریات روانکانه جدید و انقلاب در پسیکانالیزم فروید در روانشناسی، میپردازد. و از زاویه نو، " خدمت گرانبهای پیروان فروید" به دین را، که عبارت بود از " حذف کردن شیطانی از رحمانی" را ارج مینهد و درباره روابط متقابل روان و تن، میافزاید که حتی با قبول روابط مکتب آیند و، هم همه حالات، خواه دینی، خواه غیر دینی تحت تاثیر اوضاع بدنی تعیین میابند، اما این " غایت بدنی" هیچ ربطی به ملاک درجه بندی ارزشی ندارد و " هدف دین رسیدن به معنای واقعی نوع خاصی از تجربه بشری است" و دو شکل خود آگاهی دینی و جنسی بلحاظ خصوصیت و هدف و نوع رفتاری که ایجاد میکنند، غالباً دشمن یا لااقل مخالف یکدیگرند.

عصر عاطفی معرفت دینی، کارخانه شخصیت ما را، همچون ضمیر نا خود آگاه، چنان برمی انگیزد، که " یک روش روانشناختی محض، نمیتواند عاطفه دینی را بمشابه یک صورت، معرفتی توضیح دهد". بنابراین، آیا ضامن صحت و محسوس تجربه دینی، چیست؟ در واقع، محکهای در اختیار ما، همچون اشکال دیگر معرفت، محکهای عقلی، تفسیر انتقادی، بدون هیچ مفروض قلبی از تجربه بشری (کار فیلسوفها) و نیز معیارهای علمی، یعنی تشخیص صحت تجربه از روی میوه هایش (کار پیامبران)، میباشد. اقبال در پیگیری " حرکت واقعی فکر در جستجوی" مطلق سه نوع استدلال فلسفه اسکولاستیک را در اثبات

اقبال زندگی تنها: تمام بشریت تیغ سیاسی سید جمال بعنوان بنیانگذار مسیحیت انقلاب در اسلام، پس از صفویه بود، بلکه پیشگام کسوت شریعتی بمنابه معلم شهید انقلاب ایران و مولفه تفکر معاصر اسلام و تشیح طوی به شمار میآید.

وجود خدا، که اولی برهان جهانشناختی (طت معلولی، که به خدا بعنوان طت بعلت میرسد) برهان هدفشناختی (که همچنان به تجسس جهان بعنوان معلول برای کشف کیفیت طت و هدف آن خدا میپردازد؟) و بالانقره برهان وجودشناختی (که از راه وجود " تصور ما از یک موجود کامل" در ذهن، منبع این تصور را نه در طبیعت متغیر که در " صورت غیر ذهنی یا طت" بود وجود آورنده این تصور میجوید) نقادی میکند. بعقیده اقبال " این استدلالات ما را به جای نمیرساند" و دلیل ناتوانی آنها، اینست که به " اندیشه"، همچون عطای میگزیند که از خارج بر روی چیزها کار میکند، حال آنکه در بینش علمی و توحیدی درست، باید به

" اندیشه نه همچون اصلی که موادش را از خارج سازمان میدهد، بلکه همچون قوتی دانست که خود سازنده مواد و مصالح کار خویش است." .

اندیشه دیگر، نسبت به ماهیت اصلی اشیا، بیگانه نخواهد بود، بلکه همچون مبنای نهائی آنها، جوهر اصلی وجودشان را میسازد و درست از آنزمان که کارشان را آغاز میکنند در آنها نفوذ میکنند و در مسیرشان بسوی هدف خود تعیین یافته، الهامبخش آنهاست." . اینچنین تضاد میان اندیشه (خود شناسنده) و موجود (دیگر شناخته شده) از میان میرود. چرا که ایندو " در پایان کاریکی هستند." .

جهان، در رینش اقبال، یک حرکت خلاق آزاد است، و هر فعالیت خلاق، فعالیت آزاد است و این فعالیت آفریننده حیات با تعبیر ماشینیگری غیر قابل توضیح است و امروزه در فیزیک، همه چیز به حرکت منجر شده است، لذا، جهان، نه مجموعه ای از اشیا، ماده و ملاء جامدی که خلاء را اشغال کرده باشد " و خلاصه نه شیء که فعل است." . طبع حقیقی اندیشه که با زندگی شبیه است و حرکت حیات را همچون امری سازماندار، در حال ترکیب تدریجی مراحل مختلفش میبیند، که هدفهائی آنها معین میکند، این بمعنای نفوذ عقل در واقعیت است و نهایتاً در تجربه خود آگاهانه حیات و اندیشه در یک دیگر نفوذ میکنند و با هم وحدتی را میسازند.

زندگی خود تنها یک سلسله از فعلهای تنبیه و توجه، که خود آگاه یا ناخود آگاه، مستند بنفع یا غرضی از سوی مایند، میباشد. لذا، هدفها و غرضها، تار و پود تجربه خود آگاهانه را میسازند و این عامل " قرض و هدف"، جهتگیری خود آگاهی را بسوی آینده، به پیش آشکار میسازد. گذشته در حال منزل دارد و حال، توسط اهدا رویه سوی آینده مشخص دارند و بنابراین در " مقایسه با تجربه خود آگاهانه ما، واقعیت یک نیروی حیاتی کور نیست که از تفکر، هیچ کسب نور نکرده باشد، بلکه طبیعت آن سراسر هدفین شناختی است." . وحدت نهائی " اندیشه و حیا

و هدف"، " واقعیت مطلق نهائی" و در این دید " نقادانه از توالی زمان" یا تقدیر عظمی نشانگر وحدت یک خود است. یک خود عینی شامل همه چیز است که جز همان " سرچشمه نهائی هر زندگی و هر اندیشه ای نیست." .

" در دوام محض زیستن خود بودن است، و خود بودن، قابلیت گفتن " من هستم" داشتن است، درجه اشراق " من هستم" است که مقام یک شیء را در سلسله مراتب اشیا معین میکند. ما نیز میگوییم لکه " من هستم." .

" من هستم" ماتبعی است و از تفایز میان خود و نا خود بر میخیزد. خود نهائی، به گفته قرآن، " از جهل نیلین بی نیازست"، آنچه طبیعت یا خود مینامیم، تنها لحظه فراری در حیات خداست. طبیعت نسبت به خود، خدائی همچون اخلاق است، نسبت به خود بشری (سنت الله). " خصوصیت من کامل، یکی از اساسی-ترین عناصر در تصور قرآنی خداست." .

تشبیه خدا به نور در قرآن، با مکمل " تمرکز نور در شعله ای" و قرار گرفتن آن در شیشه و فانوسی و تشبیه به ستاره در خشتائی " هم راهست تا تصور خدا را از صورت یک عنصر کیهانی بیشکل" در آورده، آنها تبدیل به فردیت مطلق میکند، که انسان با شناسائی به سویش، نزدیک و با اشراق به سویش اوج می-گیرد.

" ادامه دارد"

پا و رقیها در صفحه بعد



## دنباله مقاله سیاسی

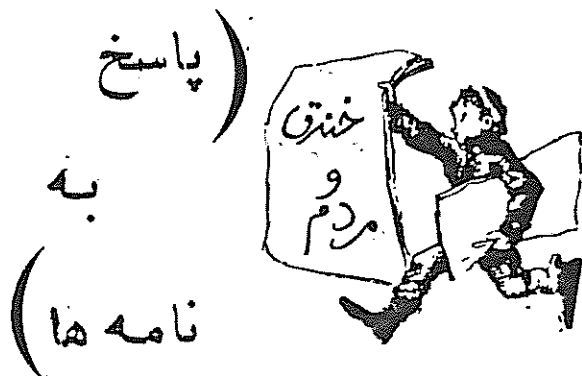
توده ها در طی این مراحل و طی مراحل ساده تر مبارزه به اشکال پیچیده تر، از یکتا از توان، شناخت و قدرت متحد در هم ریزنده دشمن بر خوردار خواهند شد و از سوی دیگر نزدیکتر، پر اطمینان و هم و یکپارچه با نیروها و پیشگامان جنبش، انقلاب را به پیش خواهند برد.

## پاورقیها

- ۱- گفتگوهای تنهایی • جمعه ۰۳۳ • اثر معلم (بخش "الیناسیون" صفحه ۱۰۳۲)
- ۲- مراجعه شود به خندق "ویژه شهادت معلم"

## پاورقیهای اقبال

- ۴- ما و اقبال • جمعه ۰۵ • اثر معلم
- ۲- "احیای تفکر دینی در اسلام"



۱- با توجه به اینکه، حاکمیت کنونی را نظامی افشا شده، بی پایگاه و در نتیجه در تلاشهایش به منظور جذب و بسیج توده ها، عقیم میدانید و معرفی میکنید، خصات اساسی رژیم را "استحمار" خواندن، به چه معناست و چه زمینه هایی را در بر میگیرد؟

قبل از اینکه وارد بحث رژیم بشویم، نکته قابل توضیحی که روشن شدن سوال در گرو آن است، تعریف و مکانیزم "استحمار" از دید معلم است. اساساً، واژه ها و مفاهیم در فرهنگ شریعتی جایگاه و تعاریف خاص و ویژه خویش را دارند و بررسی منتزع و مجرد این فرهنگ و استعمال این واژه ها در خارج از جایگاه مکتبی و ایدئولوژیکی آن، اشکال متنوع و تعاریفی گاه متناقض پدید میآید و خواه ناخواه مسئله و مفهوم اصلی را مخدوش و مبهم باقی میگذارند. استحمار در دیدگاه معلم عبارت است از: "انحراف ذهن آدم، آگاهی و شعور آدم، جهت آدم - چه فرد، چه جامعه از "خود آگاهی انسانی و "خود آگاهی اجتماعی" عامل استحمار قدیم مذهب بود، که غیر از روان پیا میران بزرگ، که مذهب را در اوج حقیقتش و عریان و راستین مطرح میکردند، بعد از این دوره قدرت های استحمارگر و قدرتهای ضد انسانی، سرنوشت مذهب را در دست گرفتند و به اسم طبقه روحانی، طبقه معنوی، طبقه صوفی، طبقه زاهد، طبقه کشیش، غرق

روز جهانی  
کارگر گرامی باد

نمیکند - مذهب را وسیله استحمار مردم کردند هم استحمار فردی و هم استحمار اجتماعی - به خاطر اینکه مذهب به هر دو تا توجه دارد، به خصوص اسلام که هم "خود آگاهی انسانی و هم "خود آگاهی اجتماعی" - هر دو را با خودش دارد - این است که وقتی اسلام در تاریخ بعد از پیغمبر، وسیله استحمار میشود، بزرگترین مصیبت برای جامعه بشری بوجود می آید، برای اینکه در یک ضربه، هر دو آگاهی را قلع میکند، هم "آگاهی انسانی" و هم "آگاهی اجتماعی" (۱) از این رو، مقصود از خصلت استحماری رژیم و استمساکش به مذهب، نه صرفاً بمنظور جذب نیرو و بسیج آنان به نفع خویش است (که در مراحل اولیه صادق بود) بلکه اساساً بازداشتن و انحراف اذهان مردم از رشد، تکامل و خود آگاهی اجتماعی انسانی است - بعبارت دیگر، جنبه اثباتی آن برای رژیم (جذب نیرو، بسیج...) همانطور که قبلاً بدان اشاره شده است، تا حدود زیادی بی اساس و بی کاربرد شده، اما این جنبه نفی ای آن یعنی دفع نیروهای مردم از انقلاب، تحریک آگاهی و ارتقاء آگاهی انسانی - اجتماعی است که خواه ناخواه جامعه و قضای ذهنی مردم را مخدوش متوهم و منفعل میسازد - معلم این نکته را در کتاب "استحمار - خود آگاهی"، بروشنی بیان میکند: "مذهب استحمار میکند، بزرگترین و قوی ترین استحمارگر در جامعه های قدیم، مذهب است، مذهب استحمار را میگویم، مذهب انحرافی را، مذهب حاکم و مذهب همدست زور و زر، مذهبی که یک طبقه رسمی، متولی و... دارد" (۲)

حاکمیت کونی با توسل به مذهب، د و نقش را در د و جهت بازی میکند - یعنی از یکسو با شیهای مذهبی بخشیدن به سرکوب، جنایت، جنگ، تحجر و... خود را بی نیاز به توجه اجتماعی، سیاسی، بین المللی و حقوقی... میبیند و در میان اقشار نا آگاه و سنتی جامعه تاثیر خاص خویش را میگذارد (صحبت از تاثیر مثبت یا منفی جذب نیروها به سمت رژیم نیست، صحبت بر سر قانع کردن و یا حداقل کور کردن نطفه های تهاجم

و تعارض در میان این اقشار است) و از سوی دیگر، با استفاده از دستاوردهای انقلاب و جو سیاسی و ارزشهای انقلابی جاری در میان مردم، سیما و هیئت وارث انقلاب به خود گرفته و چه در روابط بین المللی و چه داخلی حرکات بسیاری را بنفع خویش توجیه و مواضع بسیاری را نسبت به خویش خنثی میسازد - بی شک برخورد با این حربه ها، و بررسی میزان تاثیرشان ایستا و ازلی نیست و نسبت مستقیم با تلاشهایی دارد که از سوی انقلاب برای خنثی کردن آن به کار میرود - تاثیر دو سال و نیم مبارزه حاد جنبش، اوج اختناق، سرکوب سراسری و... اگر چه ضربات تعیین کننده ای به این سلاحهای استحمار زده است و قدرت او را در جذب و حمایت توده ای به سطح نازل و حتی صفر رسانده، اما چنانچه گفتیم با توسل به شیوه های دیگر استحمار، میکوشد تا توده های بریده و متنفر از خویش را که میداند، میتواند خطر مهمی برایش باشد، به انفعال بکشانند و با مخدوش کردن ارزشها، خطوط سیاسی و تیره ساختن افق آینده و... تعارضات توده ای را جلوگیری کند - فلسفه اعترافات تلویزیونی، در همین جا این نظریه را اثبات میکند - روشن است که رژیم با به تلویزیون کشاندن شخصیت های سیاسی و اعضای گروه های سیاسی قصد جذب نیرو و بسا به قولی آزاد کردن نیرو به نفع خود و یا حتی توجیه سیستم و دستگاه حکومتی ندارد، بلکه میکوشد با استفاده از نقاط ضعف، کمبودها و ناآشنایی های مردم نسبت به مواضع، خطوط و آرمانهای جنبش، اذهان توده ها را متوهم و مشتت کند و با دامن زدن به جو انفعال از یکپارچگی توده ها جلوگیری کرده و چشم انداز فرد اراتیره و مخدوش سازد - استحمار بودن را، ما بدین شکل میفهمیم - "امام" بازی ها در جنبه ها، اوج تبلیغات، و... همه در این راستا فهمیده میشود - با شناخت این ویژگی اساسی است که میتوان با گسترش تبلیغات و با آشنا کردن توده نسبت به مواضع و آرمانهای جنبش، جنبه اثباتی

برادر محمد - الف - از امریکا:

نامه مورخ ۸۴/۵/۳ تا بدستمان رسید. با آرزوی موفقیت بسیار برای شما، در امر گردآوری میراث فکری معلم و خصوصا آثار پیروان راه او از بد و انقلاب، در زمینه های گوناگون ایدئولوژیک سیاسی، تشکیلاتی، تبلیغی، میکوشیم تسلط در این مسیر، در حد امکانات خود، یاریتوان دهیم. ضمنا، از کمک مالی شما، برغم شرایط سخت زیستی موجود، متشکریم. به این امید که رابطه مان، همچنان فعال و موثر گردد.

برادر "ه" - د - در نامه ای سوال کرده اند: "اخیرا، در کیوسکهای پاریس، مجدداً به نشریه ای بنام "ارشاد" برخوردیم. از آنجا که خود از هم ولایتی های مسئول آن، آقای عباسی هستیم. خواستیم از این طریق به شما توضیحی بدهیم و همینطور سوالی را طرح کنیم. سال پس از انقلاب، در مشهد، گهگاه نشریه ای در میآمد بنام "ارشاد"، که مسئول آن آقای عباسی بود. پس از انتشار نشریه "ارشاد" در تهران ارگان سراسری کانون ابلاغ اندیشه های شریعتی ایشان به احترام آن نام نشریه را به "ارشاد" امت "تجویز کرد. سوال بنده این است، که طبع تغییر اسم چیست و اساسا، آیا شعاد انشجویان "ارشاد" با مطالب ایشان موافق و یا احيانا مرتبط هستید یا خیر؟

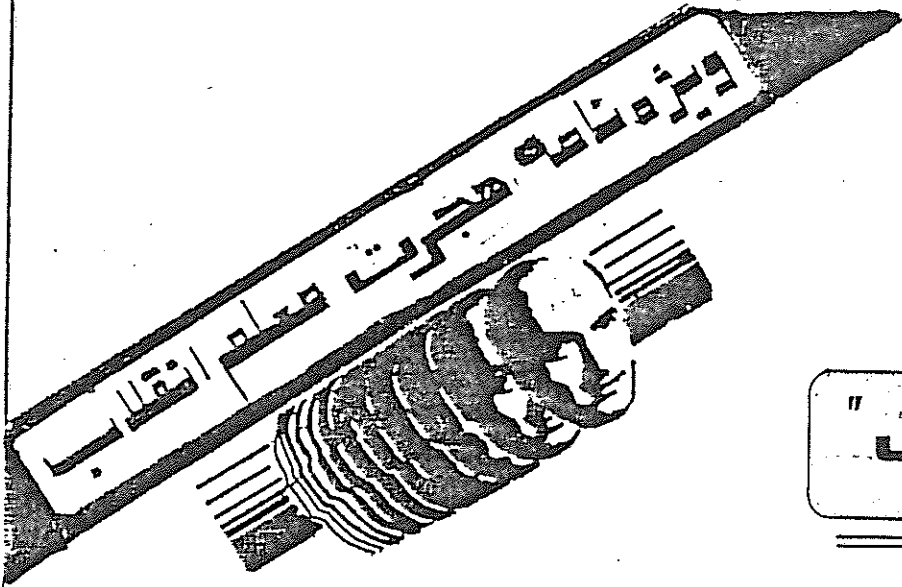
دوست عزیز، دانشجویان ارشاد، ارتباطی با نشریه مورد نظر شما ندارند و نه نیز مسئولیتی در رابطه با مطالب آن. ما نیز به نوبه خود از این نامگذاری مجدد شبه انگیز متأسفیم و بهتر است این سوال از خود ایشان پرسیده شود. و اصولاً بدیهی است که هرکس در بیان نظریات خویش آزاد است. ♦

جنبش را در سطح متعادل با تبلیغات رژیم قرار داده و توده های بریده از رژیم را، بسمت انقلاب کشاند. اساساً، اگر فلسفه وجودی اختناق را در معانعت از رابطه ذهنی و علی بیمن پیشگام و توده بدانیم، تنها با دست زدن به اعمالی که بتواند، این سد را خنثی کند، هست که پایه های عینی و ذهنی اختناق را در هم کوفت.

برادر مسعود - ج - از المان: نامه شان را با این منظور آغاز کرده اند: در این برهه از زمان که خناسان در اشکال مختلف در پی تجدید و ادامه سیکل تاریخ میهن عزیزمان (انقلاب توده ها و رودن آن توسط ارتجاع، مانند مشروطیت، ۵۷) میباشند، انتشار نشریه خندق بار دیگر این نوید را داد که پیشگامان راستین هنوز وجود دارند که برای رسیدن به اهداف خود هنوز بر خود - آگاهی توده ها تکیه میکنند و طرخی نوید را در جمهوری دموکراتیک توحیدی خود میریزند و داد سخن از اسلامی میزنند که نه تحت تاثیر ظلم گرای قرار گرفته و نه ارتجاعی است. اسلامی که بر هر کهنگی میتازد و ویران میکند اسلامی که برابری و آزادی توده ها را دو اصلی میداند که مکمل هم هستند.

برادر درک درست شما، از مشی عام راه معلم یعنی تاکید بر خود آگاهی بخشیدن به توده ها جهت بنیاد "جمهوری دموکراتیک توحیدی" بر اساس "آزادی و برابری" ما را به حضور آگاه و نیازمند پیروان راه و اندیشه معلم، امیدوارتر میکند. قادر ادامه تلاشمان جهت تشکل و هماهنگ کردن این نیروها، مصممتر شویم. و اما در رابطه با نامه ارسالی شما، باید بگوئیم که تاکنون چنین نامه ای بدستمان نرسیده است. در این رابطه و خصوصاً برای پاسخدهی به سوالاتی که گویا مطرح بوده است، میتوانیم با ارسال ریز سوالات، به همین آدرس پاسخ خود را دریافت کنید.





## "فهرست مطالب"

- ۱- همگام با شریعتی در هجرت (اطلاعیه)
- ۲- "قصه هجرت" • (نوشته: ر. مهاجر)
- ۳- "تشیع در ایران" (ترجمه)
- ۴- "گرایشات متناقض تشیع معاصر ایرانی" (ترجمه)
- ۵- شعری از معلم شهید، برای مصدق •
- ۶- لیست کتب معلم •

هجرت معلم را که هجرت جامعه ما، از جاهلیت  
و ستم شاهی به انقلاب بهمن بود، با هجرت از  
"دیکتاتوری استعمارری حاکم" به دموکراسی  
توحیدی فردا، تداوم بخشیم •

## همگام با شریعتی در هجرت

به مناسبت هفتمین سالگرد هجرت معلم شهید شریعتی

" بنام خداوند مستضعفان "

۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۶، شریعتی، پس از دو سال اسارت در کمیته " ضد خرابکاری " و ماهها کتاکت و نظارت و بازجویی مستمر، توانست با نام مستعار از مرز مهنازباد پرواز کند. ساواک که از پیریدن مرغ از قفس به وحشت افتاده بود، در بدربند نبال وی، رد پایش را در تهران خرابیان و ... تا در فرانسه و بالاخره در مرز انگلیس او را یافت و به این ترتیب به پیکر پاک او را در محل اقامتش، یافتند. پنهانان معلم به اقتضای گری پرداختند و با پریایی مراسم بزرگداشت وی و تظاهرات پرشکوهی در سرتاسر اروپا و خاور میانه، سرفصل جریاناتی شدند که اولین جرقه آغاز انقلاب کبیر ایران بود. بزرگداشت چهلم معلم در لبنان و اجتماع انقلابیون ایران و منطقه و همزمان، تظاهرات پیاپی دانشجویان مسلمان در خارج، اولین نطفه های حرکت شدند و با هماهنگی بعدی این حرکت در داخل و خارج فعالیتها و اعتصاب غذاها و آکسیونهای اعتراضی به اختناق حاکم رویشد روز افزون نهاد و بالاخره حرکت توده ای شد و هفتم ها و چهلمها و شب سالها، دست بدست هم دادند و اینچنین انقلاب بهمن پا گرفت و پیروز گشت. هر چند به تدریج، رهبری حرکت انقلابی مردم، با خلاعیروی بیشگام متشکل، بدست روحانیت افتاد. چهره و اندیشه و راه معلم چنان محبوب توده های

وسیع مردم گشت که تا بحال دیکتاتوری استحماری حاکم، که لقدام به سرکوب اکثر مخالفین خویش از جمله پیروان راه معلم نموده و برغم همه سانسورها و سمپاشی ها علیه سیما و آثار و پیوندگان راه معلم، موفق به زدودن مهر خلق و عشق عمیق به شریعتی، نشده اند.

تکیه بر اندیشه و چهره شریعتی از سوی ما و همه پیرزان راهش و توده های مردم، در واقع تاکید است، بر این واقعیت، که آغاز و آرمان انقلاب ایران بر پایه مکتب انسانساز و رهاییبخش اسلام و تشیع طوی، بدانگونه که معلم ما شریعتی آنرا

تبیین نمود، بنا شده است و متن مردم هیچگاه و به هیچ وجه آشنائی و اعتقادی به ( ولایت و حکومت، روحانیت و فقیه " نداشته اند.

تکیه بر چهره شریعتی در طی انقلاب، ترجمان این نیاز و ضرورت عمیق تاریخی و مردمی است.

اما پس از غصب سیاسی رهبری، توسط روحانیت و با چرخش خمینی - بنا بر ماهیت و تفکرش، به

سوی استبداد دینی و تشیع صفوی، تئوری (" ولایت فقیه " اساس ساخت سیاسی جمهوری با اصطلاح

اسلامی قرار گرفت و افکار امثال مطهری - که توسط رژیم در مقابل اندیشه شریعتی علم میشود

بعنوان " فلسفه دولتی " طرح شد.

آخوند های مرتجع دشمنان قسم خورده شریعتی در زیر عبا رهبری پنهان شدند، و از اینتطریق

به حذف شریعتی از میان مردم، ادامه خطط تکفیر و سمپاشی علیه اندیشه وی، بازداشت و شکنجه

رهروان و دستدارانش و بالاخره توقیف و سانسور آثارش پرداختند و بزعم خام خود، کارنامه رژیم

سابق را اتمام کردند. اما اقبال مجدد مردم و

با انقلاب انسانی در درون ( هجرت انفسی )  
و انقلاب مردمی در جامعه از " جهل و جور  
و جوع " به " آگاهی و آزادی و برابری " در این  
صراط مستقیم که همان راه معلم است ، پیگیریم .  
والسلام !

### دنباله مقاله قصه هجرت

و تو کد امینی ؟ " طلیعه ای " ، " رائدی " پیش  
- گامی ، " دلیلی " ... کد امیک ؟

در پی کد امین " دشمن " تاخته ای و در پاینان  
کد امین شب ، " مطلع " صبح را دیده ای ؟  
و سر آغاز کد امین طوفانی و مطلع کد امین سواران ؟  
هیچ " راهی " بی " خطر " نبوده است و هیچ " خطری "  
بی " مرگ " نگذشته است و تو کد امین " مرگ " را  
آزموده ای ؟

و آیا رائدی ؟

یاران در پی تو از قلب هر غار میگذرند و از سینه  
هر کوه فرا میروند و درد و رترین نقطه نگاهشان  
امواج دستان تو را مینگزند ، که در انتهای کد امین  
" موج " به " آزادی " خواهند رسید ؟  
و تو کد امین سرزمین سرخ را دریای گامهایشان  
هموار کرده ای و کد امین دشت سبز را در پیش  
چشمانشان روئیده ای ؟ !

از سالیان دراز که خلق مان را بزنجر میبستند و  
بر استخوانهایشان قصرها برمی افراشتند و بزر  
دوششان صخره ها میکشیدند ، تو در پیشاپیش  
همه آنان زنجیر بردست ، در زیر صخره های  
سنگین ، سینه زمین را میشکافتی ! ! و آیا هنوز  
در تداوم آن پیوند پاک و قریت راستین گام  
مینهی ؟ تا کجای این " زمان " ، " آرمان " خلق  
- مان را " پیش " نهاده ای ؟ و در دستان  
کد امین " پیشگامان " خلق های در زنجیر دست  
نهاده ای ؟ و در غقه قلب کد امین " طلیعه "  
سواران شب سستیز گره خورده ای ؟ ؟

و تو دلیلی ؟

" دلیل " کد امین " راه " و کد امین " مسافر " ؟

بر کد امین " خط " رشد مان خواهی داد و بی  
بقیه در صفحه ۲۶

نسل جوان متعهد به اندیشه و راه معلم ، نسلن  
میدهد که کوز د لان تاریک اندیش ( " شاه و شیخ "  
یکبار دیگر کور خوانده اند !

اگر توقیف آثار شریعتی ، بازداشت وی و تعطیل  
ارشاد ، توانست سد راه رشد گسترده و توده ای  
اندیشه او شود و مانع از انتشار چند میاویسی  
آثار وی ، اینبار هم ساحران استعمارگر حاکم ، به  
خیال خام خویش خواهند توانست با پهن عبای  
سیاهشان ، تابش اشعه خورشید را بپوشانند .

رهروان راه معلم !

بیائیم ، در این هفتمین سالگرد هجرت معلم  
بار دیگر با تجدید عهد خویش ، سوگند یاد کنیم  
که هجرت معلم را ، که هجرت جامعه ما از جاهلیت  
ستمشاهی به انقلاب بهمن بود ، با هجرت از  
دیکتاتوری استعماری حاکم به دموکراسی توحیدی  
فردا تداوم بخشیم . بیائیم با هجرت " زچهار  
زند ان طبیعت ، تاریخ ، جامعه و خویشتن ، طرح  
" انسان نو ، اندیشه نو ، " را در جهان نوینی  
که با دست خود باید بیافرینیم ، تا در آن عدالت

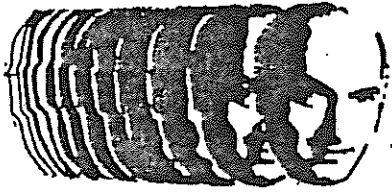
آزادی و عرفان ، جانشین استعمار و استبداد و  
استعمار گردند ، در اندازیم . بیائیم پیمان  
بندیم تا در تحقق رسالت پیامبرانه روشنفکران  
راستین ، شریعتی وار ، یعنی آزادی منهای  
سرمایه داری ، " سوسیالیزم منهای دولت " ،

" خد اپرستی منهای اخوندیسم " ، از شیوه های  
کلاسیک و سنتی ، که همه تنها منجر به فاجعه  
یعنی پیروزی صوری و سطحی انقلاب بدرس  
انقلاب بهمن - میشود ، بسوی کار بزرگ پیامبر  
گونه در میان قوم و در عصر و نسل خویش ، در هر  
گوشه از این جهان که هستیم ، هجرت کنیم .  
همان " ابلاغ " که سلاحت " کلمه " بود .

بیائیم با " کلمه " - که در آغاز خدا بود - با  
قاسطین قدرت پرست ترس آفرین در دل توده ها  
با ناکثین سازشکار " طمع کار " استعمارگر و بیل  
" مارقین مبتلا به " جهل ناشی از استعمار ،  
خندق کنیم ! و در پایان بیائیم با مرزینسندی  
اندیشه معلم با همه انحرافات ، هجرت خویش را

## قصه

## هجرت



مقاله ای بمناسبت هفتمین سالگرد هجرت  
معلم انقلاب، بقلم ر. مهاجر

در شبستان سرد مرگ، که ستم بر جانمان  
می بارید و زنجیرهای اسارت در لحظه  
لحظه حیاتمان بر پایمان مینشست، در زیر  
رگبار تازیانه ها، صف می بستیم تا لقمه ای  
نان در کف دستمان مان نهند و جرعه ای آب  
در حلقومان بچکانند . . . .  
و این پاداش سکوتمان بود و اجرت " رای مان  
و هرگاه که فریادی از ماذنه مسجدی برمی -  
خاست، زنجیر بردست به مصلاهی نمازمان  
کشیدند و استخوانهای شکسته مان رادریست  
هایشان به " قامت " می بستند، تا بر " امام  
شان اقتدار کرده باشیم! و با غلظت تکبیره  
الاحرام " شان که بر آسمان فرا میرفت، تصویر  
سیاه " تکبیره الاحلام " شان، در پیش چشمان  
- مان نقش می بست و منظر هولناک " فرد ایمان  
را " نشانه " مان میکرد! و با آهنگ پرموج  
" مکبر " که در طاق سیاه مصلاهی شان میپیچید  
به نشانه رکوع تازیانه ای بر پشتمان فرود  
می آوردند و با تکرار آن به سجودمان می کشاند  
سند و اینچنین در هر " رکعتی " به قیام  
و قعودمان می بردند و در فراز و نشیب تازیانه  
- ها تا آخرین خط، نمازشان به پیشمان  
می راندند و در ترجیع بند " سلام " شان بر  
زبان مان می سفتند، " جنگ "، " اسارت "،  
مرگ " . . . و اینچنین آنان نمازشان را می  
خواندند و ما " بهای نان " مان را میپرداختیم  
و آنگاه در " تعقیب " نمازشان با فریاد شوم  
" پاسداران " و " داریستان " و " قاضیان

مرگ " و " حاملان تابوت های سیاه " و " گور  
کان کفن پوشی "، صحنه های مرگ دشمنان  
" مذهب شرك " شان را در محراب نمازشان  
به نعایش مینهادند تا به " تسلیم " مان کشانند!  
و اما هرگز " تسلیم " نشدیم که نشدیم و جز  
بسر قساوت مذهب " شان ایمان نیاوردیم و آنگاه  
که دیگر هیچ " تعقیبی " نماند در سایه  
دیوارهای خونین ویرانه هامان در زیر آهنگ  
زنجیرهای آمیخته با فریاد مرگ تا آستانه  
" پناهگاه " مان . " تعقیب " مان میکردند که  
میادا از " صراط مستقیم " مذهبشان بلغزیم .  
و اما هرگز بر " صراط " شان نماندیم که نماندیم  
و جز به " ظلمت حیات " شان ایمان نیاوردیم .  
و از آن پس که در ویرانه های بی " حفاظ " مان  
به " بست " مینشستیم، در تاریکی شب " راز نیاز "  
مان را به " رمز " میخواندیم و " سلام " نمازمان  
را در آهنگ " صلح و نجات و حیات " سرودمان  
مینمودیم . . . .

و اما هرگز رهایمان نکردند، وز آن پس گروهی  
دیگر را بر سر کوجه هامان و بر در خانه هامان  
گماشتند تا میادا " خطی " بر " خط سیاه " شان  
بکشیم و " لا " بی بر " اله " شان حک کنیم . . . .  
و گاه شبانه روز عتق ویرانه هامان را میجستند  
که میادا " شهادت " نامه ای بطنیه مذهبشان از  
زیر انبوه ویرانه هامان سرزند! . . . و حتی روزها  
و شبها در انتظار، سیاهی نگاهشان را شبمان  
میکردند، تا اولین فرزندی که در دامانمان برآید  
از دستمان برآیند . که میادا، فردا " پیام " ی  
آورد و مذهب دروغیشان را رسوا کند و " بت "  
هایشان را در هم شکند! . . . .

و اما " اسارت "، فقط سرنوشت کودکان و جوانان

— مان نبود، بلکه پدران و مادران پیرمان را نیز به زنجیر میکشیدند و به زندانهای دیروزشان می افکندند . . . .

آنها، پدران و مادران پیرمان را که محرومیت و فقر و رنج سالهای سال را بردوش میکشیدند به اسارت بردند . . . و هنوز زخم شلاقهای اربابان دیروز نخشکیده بود که به زیر شلاقشان کشیدند . . . و هنوز نگاهشان را در انتظار " فردا " به پیش میراندند، که چشمانشان را درآوردند . . . .

پدران و مادران پیرمان را به اسارت بردند، تنها تنها به جرم اینکه از " هم آوندان خونیشان " و اسیران شهیدشان " تیری " نجسته اند و به " ولایت فقیه " شان نپیوسته اند . . . !

و اما اسارت تنها سرنوشت مان نبود . هر روز " به نام خدا " شکجه مان میدادند و به فرمان " قاضیان مرگ " و " حاکمان شرع " بی هیچ " حد "ی به " تعزیر " مان میبستند! ! و تعزیر " تنها " فتوای " خدایشان بود که مجازشان میکرد، پوست از تنمان برگیرند و خون مان را بکند و " مثله " مان کنند . . . و چه " خدای " بیرحم و خون آشامی " حکم " شان میداد؟! !

و اما شکجه " تنها " بهره اسارتمان " نبود . . . هر روز، سحرگاهان و شامگاهان بر چهارسوق ویرانه هامان، دانه های مرگ را مینشانند و هنوز لاشه های مانده برداره های دیروز فرود نیامده بود، که دیگری را در حلقه " ریمان خدا "ی شان فرا میبردند! ! !

و این تنها " مرگ " های آشکارشان بود . . . و گاهی نیز، لاشه کبود عزیزانمان را شبانگاهان برد ویرانه هامان رها میکردند و یا به نشانه " قساوت " خدایشان بر سر راه ما میگذاشتند . . . و این تنها " مرگ " های آشکارشان بود . . . و دیگر اسیرانمان را در گورستانهای پنهانشان بی هیچ نشانی مخفیانه به خاک می سپردند و تنها شقایق کوهساران و درختن جنگل " شاهد " مان بودند . . . .

و اما، شکجه و مرگ تنها بهره " اسارت " مان نبود، شبها به ویرانه هامان میریختند و به " حکم " جهاد " آخرین فرزندانمان را به " اجباری " میبردند و در جنگ با " اسیران هم سرنوشت " مان به آتش میکشیدند . . . .

و این چنین، هر روزمان شب بود و هر شب مان مرگ! ! از برون آتش جنگ را بر جانمان ریختند و از درون بردارمان میآویختند و هر روز در لهب آسمان سیاهشان و آتش نشانه های خدا ایشان میسوختیم و به حکم " مفتیان " مذهب شرکشان بر تخت " تعزیر " شان میگذاختیم! ! اما هرگز، لحظه ای باز نایستادیم و هرگز " کوله بار " مان را که از سالهای سال به امانت گرفته بودیم بر زمین ننهادیم و در پاسخ تازیانه — های مرگشان " آری " نگفتیم و " آهی " بسر نیآوردیم! ! و گرچه در بی هر گامان صدای زنجیر — هایمان بردیوار سیاه کویر مینشست، اما فریاد " شهادت " هایمان دیوارهای ظلمت حینات شان را فرود می آورد . . . .

و گرچه بردستانمان زنجیر و بر پشت مان " دار " را میکشیدیم، اما هرگز در هیچ " کمندی " به بند نیفتادیم و در هیچ رزمی که هر " گاه " و هر " جا " برمی افروختند به زانو ننشستیم . . . .

و حتی آنگاه که سنگ بارانمان میکردند، در زیر هیچ سنگی دست فرا نبردیم و سر فرود نیآوردیم و با همه زخم هایمان و سنگینی " کوله بار " مان در هر گامی که بر پهنای کویر مینهادیم، به نشانی سرخی راهمان کتیبه ای از " شهادت " و " استقامت " بر سینه آن به امانت میگذاشتیم . . . .

و اما اینک، در این سو و در این گاه گرچه اینک، از کویر مرگباری که هر روز جان تو را میفشرد و چنگال سیاهش را بر قلبت میکشید، رمیده ای و گرچه از " عقبه " های پر خطر گذشته — ای و با بالهای خونینت قصه " ثار " را سروده ای، اما در کجای این " راه " بلند " منزل " خواهی نمود؟ و از مشرب کدام " شریعت " خواهی نوشید؟ و " گمشده " خویش را در کدامین سپیده فردا، خواهی یافت؟

# ۱- LE SHI'ISME EN IRAN RICHARD

## اندیشه‌های معلم حرمغرب زمین (ترجمه‌ها)

آل احمد وجود دارد، البته سیستماتیکتر و مشخص شده حول محور ایمان اسلامی: غرب، بسرا ی استثمار بهتر کشورهای غیر صنعتی، آنها را فاقد فرهنگ نمود و به استثمار کشاند. و حتی بدتر اینکه مکتب شیعه در طی قرن‌ها تنزل یافت، مذهب مبارزه و مدافع عدالت (شیعه "علوی" حسینی) بصورت مذهب گریه و زاری و ابداب و ابرازریزی حاکمیت و قدرت (شیعه صفوی) تبدیل شده است. شریعتی می‌کوشد تا به افشای این انحطاط برخیزد و بدیدگاههای کلیدی شیعه جهت‌سی پیشرو، آزادی بخش و آینده نگر ببخشد.

مثلا با طرح داستان فاطمه (دختر پیامبر)، او طرح نمونه زن قابل ستایشی را میریزد، کسبه بتواند پاسخ گوی اضمحلال نمونه غربی زن - کالا باشد.

قدرت شریعتی در ایمان و یقین قدرتمند نیست که با آن توانست مردم را مجذوب کند. او که در ارائه بیان مدرن مبارزات ایدئولوژیک بسیار راحت است، به ایرانیانی که تازه به فرهنگ دست یافته اند این قدرت را می‌دهد که، بدون گذشتن از هویت اعتقادی خود، به فتح جهان مدرن بروند. بدون تردید بعد از انقلاب، کمبود پروژ سیاسی خواننده را آزار می‌دهد. اما شریعتی همچنان به جان بخشیدن به روحیه میسارزه ایدئولوژیک - که در مجموع مخالف "آخوند پیغم"ی که تهدید کننده هر جنبش مذهبی است - ادامه می‌دهد.

ترجمه از کتاب، تشیع در ایران.

بخش، افکار معاصر شیعی

"طی شریعتی" حدوداً از سال ۱۹۷۰ رهبر فکری همه جوانان روشنفکر مسلمان ایران شد و بعد از مرگش، یکی از بزرگترین سازندگان ایدئولوژیک انقلاب گردید.

متولد سال ۱۹۳۳ در خراسان، فرزند یک مذهبی مرفعی (استاد محمد تقی شریعتی) فعالیت اجتماعی خود را از زمان مصدق، با مبارزه در دانشگاه مشهد شروع نمود. بین سالهای ۶۰-۶۱ دانشجوی فرانسه و در همانجا بود که پیوند عمیقی را گره میزد. او که دوستدار محافظ طرفدار آزادی الجزایر بود، با ماسینیون و فرانتس فانسون (که کتابی از او را نیز بنام دوزخیان زمین ترجمه کرد) و ژان پل سارتر و... آشنا میشود. او در مدت کمی بعد از ورودش به ایران به "دکتر" شریعتی شهرت میابد. بعد از اخراج از دانشگاه مشهد، جائیکه کلاسهایش با موفقیت زیادی رویرو بود، بصورت سخنرانی تجلی میابد.

بویژه در موسسه مرفعی مسلمان "حسینیة ارشاد" که به تازگی در تهران تاسیس یافته بود. در پاییز ۱۹۷۳، این تریبون اپوزیسیون مسلمانان روشنفکر بسته میشود و شریعتی تحت تعقیب، بالاخره خود را تحویل پلیس می‌دهد. بعد از ۱۸ ماه زندان آزاد میشود. و در بهار ۱۹۷۷ موفق به ترک ایران میشود. ولی فشار پلیس بر خانواده اش ادامه میابد. و سرانجام او در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۷ اختلال بر اثر سکه قلبی، وفات میابد.

اثار شریعتی فرکب است از رونویس، مستند و زیادی از کفرانسه‌هایش، بعلاوه چند نوشتار (مانند روایت شرح حال خود در "کویر") ایده اساسی و مرکزی ای که در آنها، به اشکال گوناگون بکار گرفته شده، همان است که در آثار

۲ —  
**LE RÔLE DU CLERGÉ:  
 TENDANCES CONTRADICTOIRES  
 DU CHÛISME IRANIEN CONTEMPORAIN  
 RICHARD**

قرآن و تاریخ (مقدس) ائمه، آغاز میشود و معاشات میان روحانیت و نظام ظالم سلطنتی را طی قرون، بی محابا، به نقد میکشد. او میگوید: امروزه محافظه کاری منجمد مذهبی، از اسلام، مذهبی لغوی، بیروح و تطبیق نیافته با مسائل معاصر ساخته است. در کتابی که خشم مجتهدین قم را برانگیخت، شریعتی شیعی "صفوی" را از تشیع "طوی" تفکیک نمود. اولی که با تکیه بر پیوند هایش با قدرت حاکم از رسالت خود منحرف شده است؛ مردم را — مسحور گریستن و پسر شهدا و رویای پاداشی در آخر الزمان، مسخ میکند. برعکس تشیع طوی، مذهب کسب آگاهی، تعهد اجتماعی عدالت و مبارزه برای آزادی مستضعفین است. این بیان نقاد، جوانان ایرانی را که طعمای سنتی را بخاطر همدستی و منفعل بودن در مقابل نا عدالتیها، مورد سرزنش قرار میدادند، متاثر مینمود. روشنفکران جوان میفهمیدند که میتوان قرآن را با بینشی نوین خواند و ایمان اسلامی را، بدون زندانی شدن در فرمهای بی استفاده که از جانب علماء ارائه میشد، زندگی کرد.

اصطلاح "اسلام منهای آخوند" بوسیله شریعتی اشاعه یافت. بعنوان مثال او این شعار را در نوشتار ذیل برای پدرش بطور واضح ابراز میدارد:

"چه، اکنون، خوشبختانه، همانطور که دکتر تز "اقتصاد منهای نفت" را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی ریزی کند و آنرا از بند اسارت و احتیاج به کپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز "اسلام منهای آخوند" در جامعه تحقق یافته است و این موفقیت موجب

"نقش روحانیت"  
 "گرایشات مناقض تشیع ایرانی معاصر"

آنتی اخوندیسم اسلامی

تئوکراسی روحانی گرایانه امام خمینی، اتفاق آراء مطلق را در میان انقلابیون مسلمان کسب نکرده است. در حقیقت، از سال ۱۹۶۴، — ایدئولوگهای مسلمان معاصر که خود در مبارزات سیاسی شرکت داشته اند، اصلاحات عمیقی را در نهاد مذهبی، طرح نموده اند، که بطور ریشه ای از گرایش خمینیست متباینند. مشهورترین این ایدئولوگها، طوی شریعتی است که در سال ۱۹۷۷ در گذشت و محرکی انقلابی برای جوانان روشنفکر، علیه رژیم شاه و محافظه کاری مذهبی مقامات بالای روحانیت، بود. به دلیل این دوگانگی، رژیم سلطنتی و روحانیون هر یک به نوبه خود سعی نمودند، بِنفع خود و علیه دیگری از تاثیرات عظیم استعداد بیان شریعتی بهره برند. اما نوشته های موجود وی ثابت میکند که شریعتی در آن واحد، با هر دو اینها، مبارزه نموده است. اما روحانیت را او از طریق اصلیت خانوادگی اش میشناخته چرا که پدرش از اولاد دور علماء دین منطقه سبزوار (خراسان) بوده و از سالهای ۱۹۴۱، از نزدیک در جنبش ملی و اسلامی مشهد درگیر بوده است. پس از تحصیلاتی در این شهر، شریعتی بعدت ۵ سال در پاریس (۱۹۵۹ — ۱۹۶۴) تحصیل نمود. در آنجا بریقینش که ایران باید هویت اسلامی اش را برای کسب آزادی از یوغ امپریالیسم از سر گیرد، افزوده شد لیکن اسالت مذهبی جز بقیمت بازسازی و زنگار زدائی، بدست نیاید.

رفرم اسلامی شریعتی با ارزیابی مجدد ارزش های مبارزاتی و میایاتنیسم انسانگرایانه در

شده است که هم اسلام از چهار چوب تنگ قرون وسطائی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان بینی انحرافی و خرافاتی و جهالت پرور و تقلید سازی، که مردم را عوام کالانعام بار آورده بود و روشنفکر را دشمن مذهب و ترسان و گریزان از اسلام، آزاد شده است و... (۱)

تعداد زیادی متن مشابه، توسط نقب سادان شریعتی اسخرانج شده است. یکی دیگر از آنها را که فوق العاده نیشدار است نقل میکنیم. "این احبار از کتاب خدا هیچ نمیدانند، آنرا نمیفهمند، خرافه ها و خیالات موهوم و هوسها و مصالح خویش را در آن میبینند. سخن خدا را تغییر میدهند، مسخ میکنند، راه خدا را سد میکنند، مال مردم را به باطل میچاپند اینها کتاب خدا را حمل میکنند، اما از آن هیچ نمیفهمند، بدان هیچ عمل نمیکند، اینها همچون خرنده، خری که کتاب بار دارد، "چهار ریائی خیر او کتابی چند". اینها را هیچ راهی نیست اینها مثل سنگ اند، بر آنان حمله ببری پارس میکنند و زبان میزنند، رهانشان کسی و به کارشان کاری نداشته باشی، باز هم پارس میکنند و گاز میگیرند (۲) در نوشتارهای دیگری، شریعتی آشکارا "دو مذهب" را در مقابل هم قرار میدهد: یکی اسلام روحانیت، توجیه کننده بی عدالتیها، برای حفظ و حراست قرم های نهادی و اسلام زنده که هم چون پیامبران، سنت های منجمد را، برای جایگزین نمودن عرفانیتی متعهد در خدمت محرومین زیر و رو میکند. در متن دیگر، او به تخصص تئولوژیک الهی گری، حمله میکند، تخصصی که روحانیت بدان، برای تشبیت تفوق خویش بر جوامع

انسانهای فانی، تکه میکند. روحانیت نامنطبقی به برای ایجاد تفریق و تفوق است. این روحانیت نامنطبقی به وسیله نسلی نوین از مسلمانان آگاه به مذهب خویش شریعتی در موسسه اسلامی حسینیہ ارشاد، کسادر مناسبی را یافت که در یک مفهوم همان کاری را که پدرش در مشهد و کانون نشر خقایی اسلامی انجام میداد، در سطحی گسترده تر انجام میداد. برغم اینکه حسینیہ ارشاد در آغاز ثمره کار چند

تن از اصلاح طلبان مسلمان از انجمله بعضی از اعضا عالی روحانیت (مانند مطهری) بود، ولی این شریعتی است که بزودی حیات بخشنده و مرکز اصلی جاذبه آن، میگردد. افراد شرکت کننده به ویژه دانشجویان دانشگاه و جوانان "لائیک" از طبقه متوسط و خرده بورژوازی بودند و در این چهارچوب است که شریعتی طرح آغازین برنامه مطالعات اسلامی گسترده ای را ریخت، که اگر تحقق میافت، میتواندست با مدرسین قم رقابت نماید. در آنجا میتوان بخشهای گوناگونی را مشاهده نمود تحقیقات، آموزش، تبلیغات، تشکیلات. در اینجا به بیان چند نکته ای از این طرح که از طرف شریعتی ارائه شده، اکتفا میکنیم:

۱- تحقیقات: اسلامشناسی، که عبارتست از مطالعه ایده خدا و وحی او، شناختی که میتوان از پیامبر داشت (حتی با استفاده از کارهای مستشرقین) ایده آل اسلامی، جامعه ایده آل، تاریخ اسلام، فرهنگ و علوم اسلامی، جامعه شنایی کشورهای اسلامی، هنر و ادبیات.

۲- آموزش: اسلامشناسی (تعریف جامعه ایده آل و انسان ایده آل)، شناخت قرآن (فهم متن، علم توضیح و تفسیر معانی)، علم بیان (دستور زبان، ادبیات کلاسیک و مدرن، زبانهای عربی و اروپائی، ایمان و ایدئولوژی)

۳- تبلیغات: ابزار گوناگون ابلاغ اندیشه، موعظه مطبوعات، زیارت، کفرانس و سمینار...

۴- تشکیلات: سازمان مرکز آمار و اسناد و اطلاعات، کتابخانه (مجهز به کاست، فیلم...) انتشارات گوناگون و ترجمه ها...

این "ضد آخوندیسم" و روحانیت زدائی ای که شریعتی موعظه مینمود، تاثیر بسزائی بر جوانان ایرانی گذاشت و بویژه بعد از مرگ او در سال ۱۹۷۷، هنگلمیکه سانسور از نوشتارهایش برجیده شد. این جنبش حتی بر طلاب جوان قم نیز تاثیر بخشید. ولی گروههایی که نقش انقلابی مهمی داشتند، خود را مستقیماً با شریعتی اعلام نمودند. بدون تردید، این ادعا در رابطه با مجاهدین خلق، که از سال ۱۹۷۵ تا کنون



نیز کشیده شد. در آنجا یاد بودی بمناسبت چهارمین سال درگذشت شریعتی، که برگزاری آن در اماکن عمومی ممنوع بود، برپا شده بود. بدنبال این یورش، تعداد زیادی از شرکت کنندگان زخمی شدند ...

### پاورقی ها

- ۱- با مخاطب های آشنا. مجموعه (۱). اثر معلم. صفحه ۸  
 ۲- حسین وارث ادم. مجموعه ۱۹. صفحه ۲۴

۳- لازم به تذکر است که "گاهنامه محراب"، مجاه ای مستقل و حاصل کار جمعی از دوستداران و شاگردان معلم بوده است و به نشریه "ارشاد" که ارگان کانون اپلاغاندیشه های شریعتی بوده ارتباطی نداشته است.

روابط نامناسبی با اکثریت روحانیون ایران دارند. صدق میکند. این ادعا، در مورد گروه "فرقان" که بخصوص انگشت بر جنبه ضد روحانیست شریعتی گذاشت و با آن عملیات تروریستی را توجیه نمود، بیشتر صدق میکند، از آنجمله، قتل مفتوح و مرتضی مطهری (که فرقان او را به قصد جلوگیری از برنامه های شریعتی، متهم میکرد) را میتوان نام برد. گروه فرقان تقریباً بطور کلی نابود و اغدا آن در سال اول جمهوری اسلامی اعدام شدند. گروه "آرمان مستضعفین" نیز که تا سال ۱۹۸۱ بولتنی به همین نام انتشار میداد، از ایدئولوژی مترقی شریعتی نشات میافت و رژیم جدید برای خنثی نمودن آن یا دشواری روبرو شد. این گروه مسلمان پوپولیست، با تحلیلهای سیاسی و جامعه شناسانه، به افشای خطر قدرت روحانیت سپهر اخت، با نافرمانی، رویی از سایر ان سرینتی که بویژه پسرش احسان نیز با آنانست، از سال ۱۹۷۸، اقدام به انتشار آثار کامل این ایدئولوژی و دو نشریه به نام "محراب" و "ارشاد" نمودند (۳). این نشریه ها در سال ۱۹۸۱ ممنوع

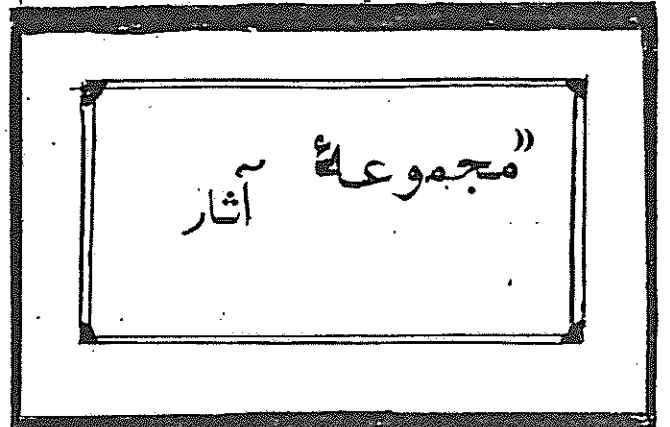
اعلام شد. و "کانون ابلاغ اندیشه های شریعتی رسماً منحل اعلام شد. اکثر اعضا، این مرکز زندانی یا مخفی شده اند و انتشار "آثار کامل" شریعتی که تا ژوئن ۱۹۸۲ به ۲۱ جلد رسیده بود و باید نزدیک به ۵۰ جلد را شامل شود، در شرایط ناپایداری ادامه یافت. بعلا مت محبوبیت شریعتی انتشار آثارش نمیتواند ممنوع شود، ولی چاپ آنها تقلیل یافته. اضمحلال روابط بین قدرت حاکم و یاران شریعتی، حتی در تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۸۱ به یورش با مجوز به منزل همسر نویسنده در تهران

**تا اندیشه شریعتی شمع  
راه ما ست از سیاهی  
شب نترسید**

پیشرویی جنگی مذہب طیبہ مذہب علیہ دیکستا توری استعماری  
حاکم

- حسین وارث آدم ۲۵ فرانك
- چه باید کرد؟ ۳۰ فرانك
- زن ۲۵ فرانك
- مذهب علیه مذهب ۲۵ فرانك
- جهانبینی واید تولوزی ۳۰ فرانك
- انسان ۳۰ فرانك
- انسان بی خود ۳۰ فرانك
- علی ۴۰ فرانك
- بازشناسی هویت ایرانی اسلامی ۲۵ فرانك
- میعاد با ابراهیم ۴۰ فرانك
- ویژگیهای قرون جدید ۴۵ فرانك
- هنر ۲۵ فرانك
- گفتگوهای تنهایی (۱-۲) ۴۰ فرانك

میلا د حسین؛  
سوگ یزیدیان  
گرامی باد.



بد نبال تقاضاهای پی در پی، از گوشه کارارویسا برای فراهم آوردن مجموعه آثار معلم، که نسبت به چاپهای متفرق دیگر، سندیت و جامعیت بیشتری دارد، بران شدیم که بمنظور سهل الوصول شدن درخواستها، لیست کتب معلم را همراه باقیمتهای آنان، به انتشار برسانیم.



مجموعه ها قیمت

- مخاطب های آشنا، "خودسازی انقلابی" "ابوزر"، بازگشت به خویش، "ما و اقبال"، "حج؟ شیعه یک حزب معلم" ۲۵ فرانك
- نیایش ۲۰ فرانك
- تشیع ظوی تشیع صفوی ۲۵ فرانك
- جهت گیری طبقاتی در اسلام ۲۰ فرانك
- تاریخ تمدن (دو جلد) ۲۰ فرانك
- هبوط ۱۵ فرانك
- تاریخ و شناخت ادیان (دو جلد) ۲۰ فرانك
- اسلامشناسی (جلد ۱) ۳۰ فرانك
- اسلامشناسی (جلد ۲ و ۳) ۲۵ فرانك

تا متن مردم بیدار نشده اند و وجدان آگاه اجتماعی نیافته اند هر مکتبی و هر نهضتی عقیم و مجرد خواهد ماند.

## شعری از شریعتی برای "مصدق"

در حیرتم ز چرخ که آن مرد شیرگیر  
 با دست روبه‌پان دغل شد چرا اسیر  
 آن شاهباز عز و شرف از چه از سریر  
 با های وهوی لاشخواران امدی بزیر  
 این اتشی که در دل این ملک شعله زد  
 با نیروی جوان بد و با فکر بکر پییر  
 با عزم همچو آهن آن مرد سال بود  
 با چویمهای خون شهیدان سی تیر  
 با مشت زنجیر بد و فریاد کارگر  
 با ناله های مردم زحمتکش و فقیر  
 با خشم ملتی نه به چنگال سندان  
 بی‌دند با زبونی یکقرن و نیم اسیر  
 با آنکه خفته است بیک خانه از حلب  
 با آنکه ساخته است یکی لانه از حصیر  
 با مردمی که آمده از زندگی بتنگ  
 با ملتی که گشته است از روزگار سیر  
 افسوس‌شیر و نظامی و مست و دزد  
 چاقو کشان حترفه ای و مفتی اجیر

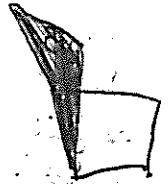
## ◀ دنباله مقاله هجرت

کدامین "کلم" به آخرین "منزلان" خواهی  
 رساند و کدامین "کتاب" را بر قلب مان خواهی  
 نوشت؟ "یاد آور" کدامین نشان مان خواهی  
 بود.

و مگر نه اینکه هر روزمان عاشورا است و هر مکان  
 - مان کرلا؟ و تو کدام "عاشورا" آمده ای و  
 از سرزمین کدام شهیدان برخاسته ای؟ نشانه  
 های کدام ("شهید" را بر تن داری و زخمهای  
 کدام "اسیر" را بردوش میکشی؟ در کاروا

تو کدامین اسیر رهیده از "دشمن" و کدامین  
 "کودک" "شاهد" "صحنه" "شهادت" فریاد  
 میدارد؟!

و اینک پس از قرن‌ها تاختن بر سینه راهپاؤگذاشتن  
 از سرزمین‌های سیاه و عبور از گورستانهای بزرگ  
 و "شهادت" های بیشمار بر آستانه هردیوار  
 "مظلومیت" کدام "نسل" را در گوشه ایمن  
 "عصر" خواهی دید (؟؟؟)!



این خندق را د و باره بسایند حفر کرد ،  
 بسایند معلوم شود این طرف خندق کیست ؟  
 و آن طرف چه کسی ؟ که جنگ خندق جنگ امروز است  
 مرزها را باید از هم جدا کرد محاسبها را جدا  
 به د ر که خیلی از مومنین مقدس را د را این  
 مرزبندی دقیق خارج از مرز اعلام و فدا کنیم  
 مگر همیشه ما باید بایستیم و آنها ما  
 را تکفیر کنند ، بگذار ما هم یاد بگیریم  
 میایستیم و تکفیرشان میکنیم . تکفیر که  
 حق انحصاری ایک گروه خاص نیست .  
 ما هم یاد بگیریم . مجموعه ۲۲ ، ص ۸۰ معلم

از رکن برتر برتسن ما را  
 علم سازند . شکری

بهای اشتراك برای آهومان ،  
 نشستان / معادل ۵ دلار  
 یکساله / معادل ۱۰ دلار

<p>در اروپا :          ○ آد رس برای امکاتبه و          د رخواست آهومان :  <b>Mr. HOSSEIN</b>          B.p - 598          75017 Paris-France</p>	<p>○ حساب بانکی برای کمکهای مالی          و وجوه نشریات :  <b>SOCIETE GENERALE</b></p>
<p>در آمریکا :  <b>KHANDAQ</b>          P.O. box 30026          KC-mo 64112 u.s.a</p>	<p><b>Mr. HOSSEIN</b>          N° 00053321750          AGENCE AS EUROPE France          CODE d'Agence: Paris          03410</p>

**KHANDAGH**  
 ERSHAD STUDENTS  
 1 # ; 8F ; 2 1/2 DM ; 100 P.Ts  
 50P ; 1200L ; 80RIALS  
 n° 7-mai 1984